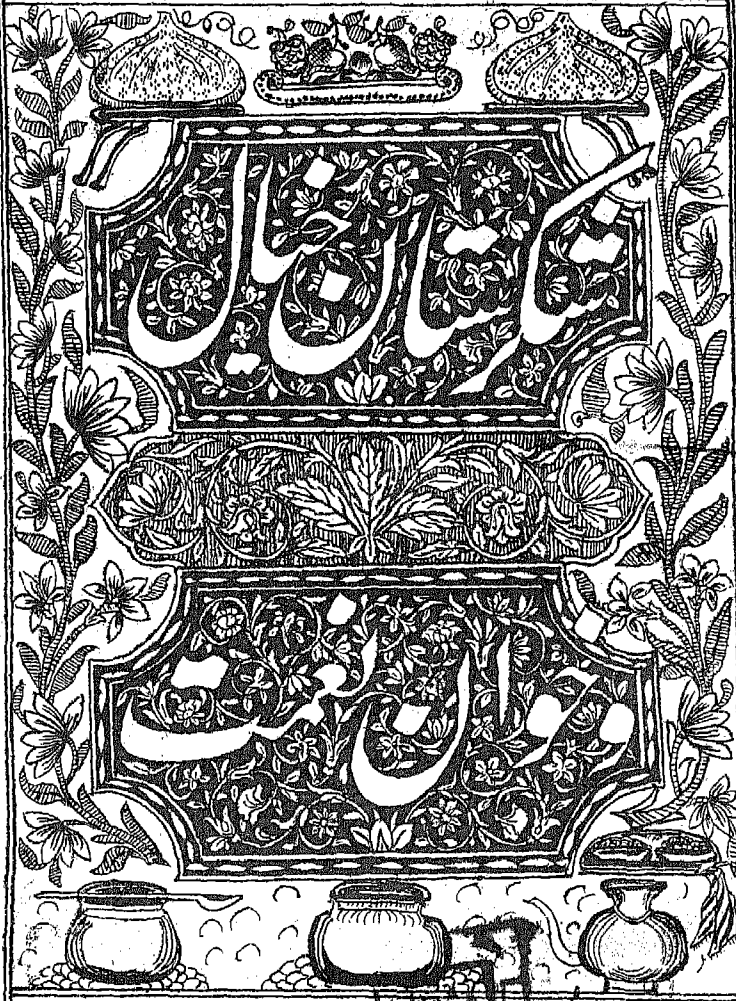


M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6428

وَمَنْ يَتُوكْ كُلٌّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ



مطبع مصطفیٰ محمد رفیع
مطبع مصطفیٰ محمد رفیع

گشت یک آزار که نیز از آنک
چنگلک سنج سیاه نیم چنگلک
پای نیم پا و زعفران چهل شانه دانی پاد
بمون چار عدد مسکه پا و نیم پا و نقل یک
آزار را بم پا و تا نیم نیم پا و اول دمن را
و ام الکافی خود یکایم ام اول دمن را
در صافی بشوید و در آن کدو یک
گشت یک کدو در آن کدو یک
سیاه پاد را نیم پا و دمن را
سیاه پاد را نیم پا و دمن را
سیاه پاد را نیم پا و دمن را

گشتن تبار
سایه پلار فینده ده
پسند باغ عرق لمبون نظر ان
بامانی و با او تم صف و قیاس
وسایه مع سکه در ان ارد
و غلو کرده در سبج بکند و پیر
سایه بالای آن یکسایه و پیر
خام بالائی آن یکسایه و پیر
آتش کشتن یکسایه و پیر
شود تناول و فایده یکسایه
چندین یکسایه

از کار و باره باده تر شدید نیز کرد و در وقتیکه
و شاد و نازید و خوشی نمود و با او هم
منزله با هم در پیشگاه آمد و از آن منزه با هم را سائیده
در دروغ سخن باین بیدید از آن قند سید
شیره نموده سفیدی نیم خضیه
از آن خسته شیره و خاص نموده
شکر و گلاب دریا شنی از آن خسته
نیم که در حق نیاید

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجا را از در میان آن کسب کردیم
قدوسی ملک داده در آفتاب اینها را
گذاشته بودیم از اینها اینها را
نموده در میان اینها اینها را
در میان اینها اینها را
در حق نفع خواه در سر کوه
آیند خواه در سر کوه
موفق ضابطه نفع خواه در آفتاب
نجا در سر کوه
موفق ضابطه

کند و میزد
باز میگردید و همیشه در
کنار معماران و خزان
سده میشد

شب تنهای از غم جو ناستا کردم	بر رخ خویش فردوس می کردم
و ندی و گشته تنه بیامدم	شب بچرخ انجم و در اوج ناستا کردم

[illegible]

۱۲
 سطور آهسته آهسته
 و بشیر که از آن زدند و سر وقت
 نخل خفتن و دیگر آتش و سر وقت
 جان نشود و سخن و دیگر آتش و سر وقت
 و کلان بود در آن
 و چرخ چرخ
 گوشت نر که نشیند بکدام
 باد چاکر که در یکبار در آب زده شود
 اندر آن زمان بار در آب زده شود
 آب و کند بعد در آب گرم که در آب زده شود
 آن نیز باشد آن باد چاکر که در آب زده شود
 وقت بار خورده بود در آب زده شود

1

از دهنش مفضل را غیر کن
 و باید از دست و غیر آن داخل
 نمایند و مانند غیر بسیار
 نرم بسیار سازند و از انگشتی
 که در آن سوراخها باشد که زانند
 که در آن سوراخها باشد که زانند
 تادانه دانه شود و در غش تازه
 تادانه دانه شود و در غش تازه
 بریان نموده و در ماکرم دریده
 شکر سفید بپاوی و غلظت آورده
 پیوسته و به با مقدار کمی و نارنج برآورد
 و سرده نموده تنه اول نمایند و فلفل
 سیاه و دانه میل درست و درین بین
 خوب داخل نمایند و اگر قدری کباب
 و مشک و زعفران داخل بشود نمایند
 میگردد و قوی اند تر که یک پختن با
 سیب بپزند و سیب را برآوردند و آب
 پیوسته آنها را بپزند و سیب را برآوردند و آب
 و نقل بپزند و سیب را برآوردند و آب
 گلاب بپزند و سیب را برآوردند و آب

بیدیش از بوی گرم خوشید تا بماند	گلاب بپزند و سیب را برآوردند و آب
چرا حافی کند آنکس که این آب سرد آورد	
نمیدانی و فدا و شوق باز بیا اگر مردم	ز جعد خود که با گل یا پرسی بنمیدانی
زبان را با حلاوت تمام می کشند اگر	ز بهر که بهر قصد اجینم بود مردم
و گرنه کیست کو سینه که او ذوق سفر دارد	
شد است از نقل و بیکار نماند و در غش تازه	بود مفت شامی بسیار این چنین بران
چون نمتهای شیرینش پر بخوان بران	چرا اینکسین در بر مراد خوشین بران
که با خوان شهر صحبت شام و سحر دارد	
بقصر گشته قنوج کان ساه تمام آمد	بد و در مانه بر بیان که خوشین آمد
شان قند خوش قامت که در قرن	که کان لذت ای فوی سولو ملگرام
باقی سینه ۱۲	خداوندش ای یوم الکناد آباد تر دارد
ترجیع بند	
ما تمسائی نشیکه داریم	رخ بشور نمک نمی آریم
طوطی اینم گزشت ته پری	دور مانده ز نشیکه زاریم
مرغ شاخ جلایی از ازلیم	تا ابد قدر را بود ازلیم
بامید حلاوت شک	فارغ از منت نمک ساریم
هاشی بابدل همی خواهیم	اکبری را حبان خریداریم
بنده جنبش و نقد نو باتیم	خادم کباجه شکر باریم
حب حالی اگر ز ما رسید	برزبان این مقوله می آریم
نیشک را توان گرفتن دوست	
اصل اینجمله حلاوت است	

شکر به نبات رفیق شده باشد
 سیب را برآوردند و سیب را برآوردند و آب
 پیوسته آنها را بپزند و سیب را برآوردند و آب
 و نقل بپزند و سیب را برآوردند و آب
 گلاب بپزند و سیب را برآوردند و آب
 در آغوش قدری مشک با
 گلاب سوده اخلاط نمایند
 وقت خوردن با و در غش تازه
 تناول نمایند و سیب را برآوردند و آب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و بایا بعد از آن میسده دروغی
بر میان کرده و باقی دروغی
بر میان نیاید و بشیره تا در بند شکروانی
آی میخسته کفچه ناز بعد از آن زعفران
عرق کبوتره بسیارده و بشیره میبارام
سبببده را در آن انداخته کفچه نازده خود
آرد و در ق نقره بست عدد در دیت
کرده بخورد بر آب حلا و کس کرده اوز

ببراشد غذا یک چنانکه
نهار خور فقط که
قطعه نان پنج طبع خوان نعمت
در تاج افکار میز باغی خوش مذاقان
زنجی شد طبع به خوش مذاقان
جهان خوان خوان خوان در باغ
هم چون لذت تا پنج در باغ
مشت گشت خوان نعمت آمد
۱۲۶۴

<p>قطعه ناز پنج طبع شکرتان خیال و خوا نعمت نتایج افکار میر صریح علی صاحب</p>	<p>سلسله القدره میرزا محمد تقی</p>
<p>خوان نعمت مع تصنیف لطیف بود از سرچاشنی سال بود خوان ابدید</p>	<p>طرحه شد طبع جهان طالع البشر از جان باشد نمیکنی فیکرین چون لب جانان باشد</p>
<p>۳</p>	<p>۶۲ ۶۳</p>

ذی ۲۲ ش
۲۵

DUE DATE

۸۹۱۵۵۱۲۶

۶۲۲۸

ف ۸۹۱۵۱۲۴
ذ ۲۲ ش ۲۵ ۶۲۲۸

ف ۸۹۱۵۱۲۴
ذ ۲۲ ش ۲۵ ۶۲۲۸

شکرستان خیال

DATE	NO	DATE	NO